

بافتخارات ملی است که سرانجام بنگارش شاهنامه‌های متعدد و آنگاه نظم روایات و داستانهای ملی بشعر فارسی منجر شد.

از جمله قدیمترین آثار منظوم و منثور فارسی کتابهایست که در شرح مفاخر ایرانیان قدیم و پهلوانیها و بزرگیهای آنان پرداخته شد و این کار بزرگ را مجاهدات ایرانیان در حفظ روایات و احادیث و تواریخ قدیم بنیکی میسر ساخت. روایات قدیم ایران در ایالات و نواحی مشرق ایران یعنی خراسان و سیستان و ماوراءالنهر بیش از نواحی دیگر محفوظ مانده بود زیرا در مشرق ایران و خوارزم و ماوراءالنهر مردم بر اثر دوری از مراکز حکومت و قدرت اعراب بیش از نقاط دیگر بحفظ مراسم و آداب ملی و زبان و عقاید خود توفیق یافتند. طبقه دهقانان این ایالات و ولایات چنانکه از مطالعه در کتب آن ایام درمی یابیم دیرگاهی از سایر طبقات ممتاز و صاحب اهمیت و قدرتی بودند. موبدان و هیربدان زردشتی و زردشتیان این بقاع مدتها آزادانه زندگی میکردند و با حکام و والیان ارتباط داشتند. هنگامیکه بهافرید^۱ دین خود را که در بعضی اصول با آیین زردشت موافق و در بعضی دیگر مخالف بود، آورد، هیربدان و موبدان زردشتی آزادانه شکایت با بومسلم بردند و ابومسلم نیز بدخواه آنان بهافرید و پیروانش را از میان برد و باز چون ابومسلم محمد بن عبدالرزاق سپهسالار خراسان قصد تألیف شاهنامه‌ی کرد، چنانکه دیده‌ایم از موبدان و دهقانان زردشتی خراسان یاری خواست.

تفاوت و ایام مشهور قدیم در این سامان بهمان شکل اصلی خود و با نامهایی که بشکل اوستایی بسیار نزدیک است تا چند قرن اول هجری همچنان معمول بود^۲ و بعضی از ایام مشهور ایشان غیر از اعیاد معمول و عمومی ایرانیان روزهایی بود که باروایات کهن بستگی داشت^۳

بر روی هم باید چنین گفت که در مشرق ایران و ماوراءالنهر زبان و تمدن و فکر

۱ - بهافرید پسر ماه فروردین از متنبیان ایران در عهد ابومسلم صاحب الدعوة (قرن دوم هجری) است که در خواب ظهور کرد. برای اطلاع از احوال و کیفیت آیین او رجوع کنید به: الآثار الباقیه چاپ لایپزیک ص ۲۱۰-۲۱۱

۲ - الآثار الباقیه صفحات ۲۲ و ۲۳۳ و ۲۳۹ و ۲۴۰ و ۲۴۱.

۳ - تاریخ بخارا.

ایرانی با تمام مظاهر خود بهتر محفوظ ماند و کمتر دستخوش تغییرات گردید و ایرانیان این نواحی برخلاف ایرانیان مغرب با تمام خصائص و صفات ایرانی خود باقی ماندند و مانند اسلاف خویش علائق خود را بگذشته و بزرگداشت اجداد و تعظیم اعمال و یادگارهای آنان حفظ کردند و دلیل توجه شدید آنان بنگارش و تألیف کتب تاریخ و روایات و داستانهای قدیم نیز همینست منتهی باید در نظر داشت که این امر بیشتر بهمت بزرگان و اشراف آن نواحی صورت میگرفت و امرا و شاهان و بزرگان چون اغلب خود را از اعقاب شاهان و بزرگان قدیم میدانستند^۱ در احیاء نام و آثار آنان میکوشیدند و بدین کار میل و علاقه‌ی وافر داشتند. اتفاقاً بعضی حوادث و وقایع نیز محرک تازه‌یی برای آنان گشت و از آنجمله‌است: نهضت شعوبیه و تفاخر آنان با جداد و بقومیت و ملیت خویش و سرودن اشعاری در این باب و نشر آنها - ترجمه کتابهای معروف تاریخی عهد ساسانی بزبان عربی و تألیف کتبی در باب ایران قدیم چنانکه دیده‌ایم - ترجمه خدا نامه بوسیله چند تن از دانشمندان ایرانی بزبان تازی، و امثال این امور.

بر اثر این علل و جهات مختلف در اواخر قرن سوم و قرن چهارم نهضت عظیمی در خراسان برای جمع آوری احادیث کهن و تألیف و تدوین کتبی در تاریخ ایران پیدا شد و شاهنامه‌هایی که هنگام بحث در تدوین داستانهای حماسی در باب آنها سخن گفته‌ایم وجود یافت حتی فکر نظم این شاهنامه‌ها در میان آمد و نخست مسعودی مروزی و آنگاه دقیقی و سرانجام فردوسی روایات قدیم را بنظم آوردند و در خلال همان احوال کتبی مانند تاریخ

۱ - صفاریان نسب خود را بساسانیان میرسانیدند (تاریخ سیستان ص ۲۰۰) و سامانیان مدعی بودند که نسب ایشان ببهرام چوبین و از او بمنوچهر بن کوزک ابن ایرج بن افریدون میرسد (زین الاخبار چاپ تهران ص ۱۳-۱۴ تاریخ بخارا چاپ تهران ص ۷۰) و احمد بن سهل از امرای بزرگ عهد ساسانی نسب خود را بیزدگرد پسر شهریار میرسانید (زین الاخبار چاپ تهران ص ۲۰) و ابومنصور محمد بن عبدالرزاق سیهسالار خراسان خود را از تخمه سپهبدان ایران میدانست (مقدمه قدیم شاهنامه، بیست مقاله فزونی جز، دوم چاپ تهران ص ۲۳) و نسب خود را بکیو پسر گودرز کشاورادکان و از او بمنوچهر و فریدون و جمشید میرسانید (ایضاً ص ۵۲-۵۶) و وزیر او ابومنصور المعمری نیز در این امر از مخدوم خود پیروی میکرد (ایضاً همان کتاب) - پسران بویه ماهیگیر چون بامارت و سلطنت رسیدند بجمل نسب نامه‌یی برای خود ناگزیر شدند و نسب خویش را به بهرام کور رساندند (الآثار الباقیه چاپ لایپزیک ص ۳۸) آل زبیر نیز مانند دیگر سلاطین مذکور در رسانیدن نسب خویش بیزدگرد قدیم اصراری داشتند.

طبری بنشر فارسی ترجمه شد و در تواریخ فارسی و کتب پراکنده دیگر از روایات و تاریخ ایران قدیم بتفصیل سخن رفت .

دنباله کار دقیقی و فردوسی تا حدود یک قرن پس از ایشان نیز قطع نشد و روایاتی را که استاد طوس بر اثر ضیق فرصت بنظم نکشیده بود ، شعرای دیگر برشته نظم در آوردند و تا اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم قسمت بزرگی از روایات کهن ایرانی بنظم درآمد و کاری که مقدمات آن از ایران پیش از تاریخ آغاز شده بود تقریباً پایان رسید .

باز کر این مقدمات محقق میشود که ظهور حماسه های بزرگ ملی ایران در قرن چهارم و پنجم معلول علل مختلفی بود که در این مقدمه از آنها سخن گفته ایم و نیز ثابت میگردد که مهمترین ادوات تاریخ ایران برای نظم داستانهای حماسی قرن چهارم و پنجم و چند سال اول قرن ششم هجری بود اما از این پس بنا بر آنچه زیلا خواهیم نگاشت نظم داستانهای ملی بسستی گرایید و جای حماسه های ملی ایران را حماسه های تاریخی و دینی گرفت .

۳ - غلبه ترکان

انحطاط حماسه های ملی - ظهور حماسه های تاریخی و دینی

چنانکه تا کنون دیده ایم باصراع عظیمی که پس از تسلط عرب میان عناصر روحی و دینی و سیاسی ایرانی و غیر ایرانی در گرفت غلبه تا درجدی با ایرانیان بود و اگر این نهضات و اقدامات بمانعی بر نمیخورد و بی ثمر نمی ماند یقیناً ملت و نژاد ایرانی قدرت دیرینه خود را از سر می گرفت اما افسوس که بر اثر مقدمات و جهاتی که اکنون فرصت اظهار آنها را نداریم از اواخر قرن چهارم نخست غلامان آزاد شده ترك و سپس قبایل مهاجم ترك نژاد متعاقباً بر ایران تسلط یافتند و از روزی که دست ناپاک این قوم در امور کشوری و لشکری ایران باز شد و این گروه که تعصب ذاتی و خشکی و ساده لوحی آنان مشهور است فرمانروای ایران و مقتدای ایرانیان گردیدند کار کشور ما حالتی دیگر گوند یافت . آنچه نفوذ و تسلط عرب باقوم ایران نکرد سلطه و اقتدار ترکان کرد و

هر تخریب که در آن تسلط و غلبه نا تمام و نیمه کارویی اثر ماند در این سلطه و نفوذ سیاسی و اجتماعی تمام و کامل گشت .

خطرناکترین ارمغانی که غلامان ترك یا قبایل مهاجم ترك نژاد برای ایرانیان آوردند تعصب مذهبی و اعتقاد شدید کور کورانه و گاه ابلهانه بیست بخرافات و مبلغان و ناشران این خرافات که اغلب بتدریج صورت احکام و مسائل دینی یافته و در اعماق ذهن ایرانیان رخنه کرده است .

با تسلط نژاد ترك بر ایران مجاهدات ملی ایرانیان که تا واسط قرن چهارم بشدت ادامه داشت همد نقش بر آب و راندن کشتی در سراب گشت . خونهای پاک مردانی چون بومسلم و مقنع و بابک و مازیار و نظایر ایشان که بامید رویانیدن درخت برومند استقلال و احیاء ملیت ایران برخاک این ایران دیرپای کهن سال ریخته شده بود ، همد بی ثمر گشت . مجاهدات یعقوب و لشکر کشیهای مرداویز و شب زنده داریهای فردوسی و زنجها و زحمات ابن المقفع و یازان او و تدابیر برمکیان و آل سهل و دیگر آزاد مردان جملگی بیهوده شد و ملت ایران اندک اندک غرور ملی و تعصب نژادی خود را از دست داد و کار بجایی کشید که خونریزانی چون چنگیز و هلاکو و تیمور را که بویی از مردمی بمشام ناپا کشان نرسیده بود بر گزیده خداوند و خداوند ایران شمردند ، و آنگاه بر نیاکان خویش بگناه اینکد بر آیین مجوس بودند ناسزا گفتند و احیاناً آنانرا ناپاک و نادان شمردند . هر چه از قرن سوم و چهارم دورتر شویم بر شدت اینگونه افکار و ضعف و انحطاط عوامل ملیت افزوده میشود تا بجایی که مفهوم ملیت تدریجاً بدرجات فراموشی نزدیک میگردد و تقریباً از میان میرود .

از قرن ششم بعد بر اثر دو عامل بزرگ مذکور یعنی نفوذ شدید اسلام و ضعف و انحطاط فکر ملی و تعصب نژادی ، افکار حماسی نیز بتدریج راه فنا و زوال گرفت و حماسه ملی ایران بصورت حماسه های مذهبی و تاریخی درآمد . علل این امر علاوه بر آنچه گفته ام عبارتست از :

۱ - تکامل افکار و اسالیب ادبی : چنانکه در مقدمه این کتاب دیده ایم بر اثر رواج ادب و پدید آمدن افکار و اسالیب مختلف ادبی و تنوع افکار و ایجاد موضوعات جدید در شعر

که با سیر و کمال تمدن همراه است اندک اندک اساطیر و روایات پهلوانی و داستانهای قهرمانی در زمره اسما و احادیث بی بنیاد قرار میگیرد و قبول آنها بر طباع گران میآید. بهمین جهت اگر ملتی پیش ازین حال بنظم و تدوین روایات حماسی خود توفیق نیافت دیگر بدین کار دست نمیتواند زد و آنچه در یادداشت بکلی از خاطر او زدوده و بدست ذهول و فراموشی سپرده میشود. در ادبیات فارسی نیز این قاعده مسلم و ثابت است: در دوره سامانیان که ادبیات فارسی در آغاز کار شروع و ترقی بود توجه بنظم داستانها و روایات رونق و رواجی داشت و در فواصل کوتاه زمانی مردانی مانند مسعودی مروزی و دقیقی و فردوسی ظهور کردند و هر یک بنظم قسمتی از احادیث و روایات ملی پرداختند و پس از فردوسی نیز چند گاهی بر اثر نفوذ شدید وی در اذهان فارسی زبانان این امر ادامه یافت اما از همان آغاز قرن پنجم ضعف و انحطاط فکر حماسی، حتی در داستانها و روایات حماسی آشکار شد و این فترت و انحطاط اندک اندک نیرو گرفت تا سرانجام از آغاز قرن ششم آثار تدریجی آن بنیکی آشکار گشت و کم کم بنیاد فکر حماسی و حماسه سرایی بر افتاد و با خود بر اثر حوادث سیاسی و اجتماعی صورتهای دیگر یافت و بهمین سبب است که چون از قرن ششم بگذریم جز دوسه اثر حماسی درجه سوم و چهارم با آثار حماسی قابل ذکر باز نمیدوریم و اصولاً اینگونه افکار راجحی و بیایی نمی یابیم.

۲- یکی از علل عمده توجه ایرانیان در عهد سامانی و در تمام قرن پنجم، آثاری بود که از نهضت شعوبی و قیام ملی ایرانیان در ذهن آحاد این ملت ماند و بعبارت دیگر فکر مفاخرت با سلاف و تفضیل قوم ایرانی بر دیگر اقوام جهان محرک اصلی نویسندگان و شاعران در جمع و نظم روایات ملی بود اما با نفوذ ترکان و رواج بازار تعصب مذهبی این فکر را مجال رواج و توسعه نماند زیرا بر اثر تعصب شدید دینی و همچنین در نتیجه تأثیر علمی و نفوذ ادبی قوم عرب، نژاد عرب و زبان و تمدن و دین او روی رزمه اقوام و السند و مدنیتها و مذاهب گردید و با اقلات تفاوت میان ایرانیان و اعراب بر افتاد و ایرانیان در روح خود قرابت و نزدیکی و ودادی با عربان احساس کردند. اینست که در این قرون مظالم سر مشقههای زندگی و تمدن و معاملات ایران تازیان بوده اند نه اسلاف ایرانی

ایشان و امثال واسمار و حکایات تازی جای اسمار و احادیث و روایات ایرانی را گرفت و دیگر کسی را سودای نظم آنداستانها در سر نیامد.

۳ - بانفود و تسلط ترکان، آشوب و غوغای غلامان نوخاسته ترك نژاد و مردمی عاری از تربیت و فارغ از افتخارات نژادی و متکی بزور و مردم کشی و غارتگری و چپاول در ایران آغاز شد. جز چند سال از تسلط غزنویان و سلجوقیان در ایران که ترکان بر آن فرمانروایی داشتند غیر از جنگ و آزار و قتل و غارت و حرق و نهب چیزی نبود. بالای چنگیز و فرستادگان حکومت مغولی در ایران و غوغای بعد از حکومت ابوسعید بهادر و خونریزیهای تیمور و نزاعها و جدالهای اخلاف این مرد خونخوار و سیاست مذهبی صُفویده و اوضاع بعد از تسلط و آشوب افغانه نیز بتمامی مکمل فساد و تباهی نفود غلامان ترك و قبایل ترك نژاد ماوراء جیحون گشت و با تواتر همین وقایع شومست که ملت ایران بدرکات انحطاط و فترت فرو افتاد و سوابق درخشنده خویش را در مدنیت و سیاست فراموش کرد و زبان مادری وی نیز بسستی و کثری و بی مایگی گرایید. پیداست در چنین حالتی توجه بمفاخر نژادی و نظم روایات و احادیث پهلوانی و حماسه ملی امری محال است و بهمین سبب هم از آغاز قرن ششم فترت و انحطاطی سخت در امر حماسه سرایی ایجاد شد و جز چند اثر معدود و بی اهمیت از حماسه ملی که در قرن هفتم و هشتم اتفاقاً پدید آمد دیگر از حماسه ملی اثری مشهود نیفتاد.

۴ - با نفوذ اعراب و تسلط پیایی ترکان و غارتها و کشتارهای بی امان که در ایران صورت گرفت و بلایایی که بر مردم این کشور رسید و اختلاطی عجیب که در نژادهای مختلف (ترك - تازی - ایرانی) پدید آمد، تعصب نژادی و مفاخرت بنیاکان از ایران بر افتاد زیرا تعالیم اسلامی با قبول این معنی سازشی ندارد و سیاست ترکان غاصب نیز بجای توجه بنژاد و امر نژادی بمذهب و تعصب و خشکی در آن متوجه بود، و چون از مفهوم ملیت اثری نباشد از نتایج آن که توجه به حماسه های ملی یکی از آنهاست لامحاله اثری نخواهد بود.

۵ - با توجه شدیدی که در قرن چهارم و پنجم بنظم داستانهای پهلوانی شد

قسمت اعظم و نزدیک تمام داستانهای پهلوانی ایران بنظم در آمد و از آنها چندین منظومه بزرگ ترتیب یافت و از آن میان تنها چند داستان باقی ماند که بعضی در قرن هفتم و هشتم بنظم سر و ناسره فارسی در آوردند و ما بقی بدست زهول و فراموشی سپرده شد.

۶- بانفوذ دین اسلام و آیین و آداب و عادات اعراب در روح و نهاد ایرانیان جای پهلوانان ملی را بزرگان و قهرمانان دینی گرفتند و بعضی از شاعران بجای آنکه داستان دلیران ایران را موضوع منظومه‌های خود سازند باعمال تاریخی یا ساختگی این بزرگان دینی توجه کردند و منظومه‌هایی بی‌حرمتقارب بتقلید از داستانهای حماسی ایران اما نه بدان زیبایی و دلپذیری پدید آوردند.

۷- چون دور بنو خاستگان خود پسندترب و امرایی از امثال ایشان رسید بهترین وسیله تبلیغ مجد و عظمت خویش را در تشویق شعرا بسرودن قصائد و مثنویهایی در وصف و بیان مناقب و محاسن و جهان‌گشایی و جهان‌داری خود دانستند و این کار نخست از محمود غزنوی با شدتی بی‌مانند آغاز شد و در تاریخ ادبیات ایران بوضعی نابهنجار ادامه یافت چندانکه چون مغولان و تیموریان باتبع‌های آخته بیدریغ با ایران تاختند بعضی از شاعران زبان بمدح و اطرای آنان گشودند و ظفر نامه‌ها و شهنامه‌هایی در باب آنان پدید آوردند و نتیجه کار چنین شد که از قرن ششم تا دوره حاضر منظومهایی بی‌حرمتقارب و بشکل منظومهای حماسی در باب شاهان و حتی بعضی از امرای کوچک و بی‌مقدار ترتیب یافت و عجیب‌تر آنکه کسانی پدید آمدند که در باب سلاطین ممالک اروپایی هم منظومهایی بی‌حرمتقارب ساختند.

از مطالعات این مقدمات هفنگانده میتوان خلاصه‌ای بنحو ذیل ترتیب داد:

در قرن چهارم و پنجم قسمت اعظم داستانهای حماسی ایرانیان بنظم فارسی در آمد و تنها چند داستان برجای ماند که بعضی از آنها بعد از قرن ششم منظوم شد و دیگر از داستانهای ملی ایران چیزی بنظم در نیامد، اما در قبال انحطاط و فنای حماسه ملی دو نوع تازه از حماسه در ایران معمول و متداول شد: یکی حماسه‌های تاریخی یعنی منظومهای حماسی که در باب رجال تاریخی ترتیب یافت و نخستین آنها اسکندرنامه

نظامی است و آخرین آنها شهنشاہ نامہ صبا - دیگر حماسہ‌های دینی یعنی منظوم‌هایی که در باب‌سرگذشت تاریخی یاداستانی رجال و پهلوانان دین اسلام ساخته و پرداخته شد مانند: خاورنامه (یا خاوران‌نامه) و صاحبقران‌نامه و خداوند نامه و حملة حیدری و نظایر اینها. ما در باب هر یک از این انواع سه گانه مذکور یعنی حماسه‌های ملی و تاریخی و دینی در فصلی مفرد سخن می‌گوییم.



فصل دوم

حماسه های ملی

۱ - شاهنامه مسعودی مروزی

نخستین کسی که روایات حماسی ایرانیان را بنظم فارسی کشید شاعر است بنام مسعودی مروزی . از شاهنامه منظوم او اطلاع زیادی در دست نیست، در کتاب البدء والتاریخ تألیف مطهر بن طاهر المقدسی که از کتب معتبر تاریخ و مؤلف بسال ۳۵۵ هجری است دو بار از این منظومه یاد شده است یکی در پادشاهی گیومرث بدین عبارت : «وقد قال المسعودی فی قصیدته المعجزة بالفارسیة :

نخستین گیومرث آمد بشاهی
گرفتش بکیتی درون بیش گاهی^۱
جو سی سال بکیتی با دشا بود
کی فرمانش بهر جایی روا بود

و انما ذکرته هذه الابیات لانی رأیت الفرس یعظمون هذه الابیات والقصیده ویصورونها و یرونها
کتار یخ لهم»^۲

یکجای دیگر در پایان سلطنت پادشاهان ساسانی گوید : «وانقضی امر ملوک الفرس و اظهر الله دینه وانجز وعده . . . و یقول المسعودی فی آخر قصیدته بالفارسیة :

سبری شد نشان خسروانا
چو کام خویش راندند در جهاننا»^۳

۱- این بیت را پس از نگاشتن کلمه گیومرث بشکل «گیومرث» که بنظر من اقرب باصل تلفظ قدیم آن (گیومرنن Gayomaretan) است و تصحیح تقریبی مصراع دوم ، اصلاً چنین باید پنداشت :

نخستین گیومرث آمد بشاهی
بکیتی در گرفتش پیش گاهی

۲- البدء والتاریخ چاپ Huart ج ۳ ص ۱۳۸ .

۳- ایضاً کتاب البدء والتاریخ ج ۳ ص ۱۷۳ .

چنانکه از سخنان منقول مطهر بن طاهر دریافته‌ایم این قصیده (یعنی منظومه) فارسی منظومه‌ی مزین (مخبر) و ممتاز و تزد ایرانیان محترم و عزیز بود زیرا آنرا بمنزله تاریخ ملی خویش تصور میکردند و بنا بر عادت ایرانیان که در شاهنامه‌ها تصاویری از مجالس رزم و پهلوانان و شاهان ترسیم مینمودند^۱، نسخ شاهنامه مسعودی مروزی هم دارای تصاویری بود.

این منظومه چنانکه از ابیات منقول فوق برمیآید متنوی بزرگی بدحر هزج مسدس محذوف (مفاعیلن مفاعیلن فعولن) بود و شاید گاه ابیات هزج مسدس مقصور (مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل) هم چنانکه عادت است، در آن وجود می‌یافت. تاریخ نظم شاهنامه مسعودی مروزی را محققاً از اوایل قرن چهارم فروتر نمیتوان آورد زیرا:

۱- کتاب البدء والتاریخ در سال ۳۵۵ تألیف شد و چون نام شاهنامه مسعودی در آن آمده است باید شاهنامه مذکور را متعلق پیش از منتصف قرن چهارم دانست.

۲- شاهنامه مسعودی مروزی چنانکه مطهر بن طاهر گفته در نیمه دوم قرن چهارم کتابی مشهور بود و ایرانیان آنرا بزرگ میداشتند و تصاویری بر آن میافزودند و بمنزله تاریخی برای خود می‌پنداشتند. با توجه بصعوبت انتشار و شهرت يك کتاب در روزگار آن قدیم باید چنین پنداشت که برای شهرت شاهنامه مسعودی (چندانکه يك مرد غریب که از دیار

۱- در دو بیت ذیل از ابوالحسن منجیک ترمذی اشارتی باین عادت دیده میشود:

شاهنامه برارهیت تونقش کنند
ز شاهنامه بمیدان رود بچنك فراز
ز هیبت توعدو نقش شاهنامه شود
کزو نه مرد بکار آیدونه لاسب و نده ساز

در مجمل التواریخ هم اشاره‌ی بدین منوال می‌یابیم در باب بهرام گور: «و حدیث شکار گاه و کنیزك و تیسر انداختن بر آهو، آنك بر صورتها نگارند، چنان گویند که در آن تاریخ بودست که بزمن عرب بوده پیش منذر» (ص ۷۰) و از این بیت فردوسی نقش کردن تصاویر شاهنامه بر در و دیوار خانه‌ها مشهودست:

بر ایوانها نقش بیژن هنوز
بزندان افراسیاب اندر است

در مقدمه قدیم شاهنامه نیز از عادت ایرانیان به افزودن تصاویر بر کتب فصیح و داستان سخن رفته است آنجا که از کلیله و دمنه منظوم رودکی سخن میگوید: «... و این نامه از یادگاری بماند، پس چینیان تصاویر اندر افزودند تا هر کسی را خوش آیند دیدن و خواندن آن» (بیست مقاله قزوینی جزء ۲ ص ۲۳) علاوه بر این نقش شاهان بر روی قالی‌ها و ظروف نیز تصویر میشد.

بعید آمده از آن آگهی یابد) اقلا چهل و پنجاه سال وقت لازم است و بنا بر این شاهنامه مسعودی باید در حدود ۳۰۰ هجری و یا اندکی بیشتر و کمتر سروده شده باشد و بدین ترتیب منظومه مسعودی جزء اشعار قدیم و کهن فارسی است که نمونه‌ی از آن در دست داریم.

۳ - خشونت بعضی از الفاظ و عدم انسجام و لطافتی که در برخی از کلمات ابیات سد گانه آن می‌بینیم دلیل روشنی است بر کهنگی این منظومه. فی‌المثل در مصراع اول از بیت اول گیومرث را باید با تشدید خواند تا وزن درست و روان باشد و یا گاف گیومرث را بیش از اندازه معمول کشید تا جای دو حرف اول از مفاعیلین را بگیرد و این از خصائص اشعار کهنه فارسی است چنانکه در ابیات محمد بن وصیف سجزی و محمد بن مخلد^۱ می‌بینیم و نیز همین کیفیت در کلمه سپری از مصراع اول بیت آخر ملاحظه میشود استعمال «راندند در جهان» یعنی حذف دال در راندند (= راندن در) و یا حذف دال «در» (= راندند) و نظایر این احوال نیز اغلب خاص اشعار کهن و اولی فارسی است و در دیگر اشعار اولی فارسی مانند اشعاری که شعرای دربار یعقوب بن لیث صفاری ساختند دیده میشود.^۲

با توجه بدین کلمات و نوع استعمال آنها و اشکال کارشاعر در تطبیق کامل کلمات فارسی با اوزان عروضی باید قبول کرد که این اشعار بسیار کهنه و حتی کهنه تر از اشعار شعرای دربار نصر بن احمد سامانی و بدین طریق متعلق با او آخر قرن سوم است.

مسعودی مروزی صاحب این شاهنامه منظوم را چنانکه می‌باید نمیشناسم و از زندگی او اطلاعی ندارم. اما شهرت او و شاهنامه وی در قرن چهارم (زمان تألیف البدع و

۱ - مانند :

بنده و چاکر و مولای و ساک بند و غلام ...
بر اثر دعوت تو آکرد نعم
کاوی خلاف آورد تا لاجرم ...
بکنش و بمنش و بگوشت

ای امیری که امیران جهان خاص و عام
هر که نبود او بدل متهم
عمر ز عمر بدان شد بری
معجز پیغمبر مکی نویی

۲ - تاریخ سیستان ۲۸۶-۲۸۷.

از حد زنگ تا بعد روم و کاس
واز (ظ: و آن) همه نسناس گشتند ناس

از حد هند تا بعد چین و ترک
ناس شدند نسناس آنکه همه

والتاریخ) و حتی در اوایل قرن پنجم زیاد بود و نام او را در این قرن اخیر در یکی از مأخذ معتبر یعنی غرر اخبار ملوک الفرس ثعالبی (که تألیفش پیش از سال ۴۱۲ صورت گرفت) می‌بینیم. ثعالبی در شرح سلطنت طهمورث گوید: «وزعم المسعودی فی مزدوجته بالفارسیة ان طهمورث بنی قهندز مرو»^۱ و در شرح سلطنت بهمن پسر اسفندیار و لشکر کشی بسیستان و جنگ با زال گوید: «فغاعنه (یعنی زال) و امر برده الی منزله والا فراج له عن مسکه من ماله و ذکر المسعودی المروزی فی مزدوجته الفارسیة انه قتله ولم یبق علی احد من ذویه»^۲.

ذکر مسعودی با این همه سادگی مانند مردی مشهور که نامش زباترد همگان باشد دلیل بر شهرت این مرد و شاهنامه او در قرن پنجم است. بنا بر این هنگامی که دقیق‌ی و فردوسی بنظم شاهنامه ابومنصوری دست زده بودند شاهنامه مسعودی شهرت و اعتباری داشت و از مقایسه داستان بخشودن زال چنانکه در شاهنامه فردوسی آمده و کشتن او چنانکه در شاهنامه مسعودی یافته می‌شد به مغایرت روایت مسعودی و نویسندگان شاهنامه ابومنصوری در بعض موارد پی‌می‌بریم.

۲ - گشتاسپنامه دقیقی

«گشتاسپنامه» نامیست که ما بهزار بیت از داستان گشتاسپ و جنگهای مذهبی او با رجا سپ داده‌ایم (با آنکه این هزار بیت جزئی از شاهنامه بیست که فردوسی پیش و پس آنرا کامل کرد). مراد ما از این تسمیه بدست آوردن آزادی بیشتر است در بحثی که اکنون پیش می‌گیریم.^۳

ابومنصور محمد بن احمد دقیق‌ی بلخی از ایرانیان زردشتی مذهب و از شعرای بزرگ عهد سامانیست که در اواسط نیمه اول قرن چهارم هجری (یعنی میان سالهای ۳۰۰ و ۳۵۰ و ظاهراً در حدود ۳۲۰ الی ۳۳۰ هجری) بدنیآ آمد. وی از مداحان امرای آل محتاج بود و در خدمت امیر فخرالدوله ابوالمظفر احمد بن محمد چغانی بسر میبرد و او را

۱- غرر اخبار ملوک الفرس چاپ پاریس ص ۱۰ . ۲ - ایضاً ص ۳۸۸ .

۳- نام منظومه ابانکار زبیران را نیز گاه «شاهنامه گشتاسپ» ضبط کرده‌اند .

میستود و از پادشاهان سامانی هم منصور بن نوح سامانی (۳۵۰ - ۳۶۵ هجری) و پسرش نوح (۳۶۵ - ۳۸۷) را مدح گفته و بنا بر روایات متقدمان بامر نوح بن منصور بنظم شاهنامه قیام کرد و هزار بیت و بقول حمدالله مستوفی صاحب تاریخ گزیده ۳۰۰۰ بیت و با بقول محمد عوفی بیست هزار بیت از آنرا در ظهور زردشت و داستان جنگ گشتاسپ و ارجاسپ بنظم آورد ولی ناگهان بدست غلام خود کشته شد و شاهنامه او ناتمام ماند. از اشعار او هزار بیت در شاهنامه (سلطنت گشتاسپ) و بعضی قصاید و مقطعات و غزل و ابیات پراکنده در تذکره‌ها و کتب لغت و کتب ادب (ترجمان البلاغه - حدائق السحر - المعجم فی معایر اشعار العجم) ذکر شده است. دقت خیال و استادی و مهارت او از همین ابیات پراکنده بخوبی ثابت میشود.

قتل دقیقی پیش از سال ۳۷۰ و بعد از سال ۳۶۵ هجری اتفاق افتاده است زیرا در آغاز سلطنت نوح بن منصور (جلوس ۳۶۵) که بامر او شروع بنظم شاهنامه کرد، در قید حیات بود و پیش از آنکه فردوسی بنظم شاهنامه شروع کند (حدود سال ۳۷۰) در گذشت و ظاهراً حادثه قتل او در حدود سال ۳۶۸ یا ۳۶۹ روی داد. بعقیده ژول مول این واقعه در سال ۳۶۰ اتفاق افتاد و این در صورتیست که اولاً نظم گشتاسپنامه بامر منصور بن نوح (۳۵۰ - ۳۶۵) صورت گرفته باشد و ثانیاً تاریخ نظم شاهنامه را بدیش از سال ۳۷۰ بالا ببریم.^۱

فردوسی دنبال داستان گرد آوردن شاهنامه ابو منصور می گوید :

| | |
|-----------------------------|-----------------------------|
| چو از دفتر این داستانها بسی | همیخوانند خواننده بر هر کسی |
| جهان دل نهاده بر این داستان | همان بخردان و همان راستان |
| جوانی پیامد گشاده زبان | سخن گفتن خوب و طبع روان |
| بنظم آرم این نامه را گفت من | ازو شادمان شد دل انجمن |

۱- برای کسب اطلاع کامل از احوال دقیقی بغیر از تذکره های متداول رجوع کنید به : مجله کاوه ، شرح احوال دقیقی شماره ۴ - ۵ بقلم محصل (آقای تقی زاده) و حماسه ملی ایران تألیف نلد که چاپ دوم ۱۹-۲۳ و مقدمه شاهنامه ژول مول و تاریخ ادبیات برن Browne : A Literary History of Persia و سخن و سخنوران تألیف آقای بدیع الزمان فروزانفر ج ۱ .

جوانیش را خوی بد یار بود
 بر او تا ختن کردن ناگاه مرگ
 بدان خوی بدجان شیرین بداد
 یکایک از وبخت برگشته شد
 ز گشتاسپ و ارجاسپ بیستی هزار
 برفت او و این نامه ناگفته ماند
 همه ساله تا بد بپیکار بود
 نهادش بسر بر یکی تیره تر گ
 نبود از جهان دلش یکر و ز شاد
 بدست یکی بنده برگشته شد
 بگفت و سر آمد بر او روزگار
 چنان بخت بیدار او خفته ماند

و باز در آغاز داستان گشتاسپ و ارجاسپ در حکایت خواب خویش از قول دقیقی گفته است

بدین نامه ار چند بشتافتی
 از این باره من پیش گفتم سخن
 ز گشتاسپ و ارجاسپ بیستی هزار
 کنون هر چه جستی همه یافتی
 اگر باز یابی بخیلی مکن
 بگفتم سر آمد مرا روزگار

و در پایان گفتار دقیقی پس از نقل هزار بیت او چنین آورده است :

دقیقی رسانید اینجا سخن
 ر بودش روان از سرای سپنج
 بگیتی نماندست از ویادگار
 نماندی که بردی بسر نامه را

 یکی نامه دیدم پر از داستان
 فسانه کهن بود و منشور بود
 نبردی پیوند او کس گمان
 گذشته بر او سالیان دو هزار
 گرفتم بگوینده بر آفرین
 اگر چه نیوست جز اندکی
 هم او بود گوینده را راهبر
 ستاینده شهریساران بدی
 بنقل اندرون سست گشتش سخن
 من این نامه فرخ گرفتم بقال
 زمانه بر آورد عمرش بین
 از آن پس که بنمود بسیار رنج
 مگر این سخنهای نا پایدار
 بر اندی بر او سر بسر خامه را

 سخنهای آن بر منش داستان
 طبایع زیبوند او دور بود
 پر اندیشه گشت این دل شادمان
 گر آیدونکه بر تر نیاید شمار
 که پیوند را راه داد اندرین
 ز بزم و زرزم از هزاران یکی
 که شاهی نشانید بر گاه بر
 بمدح افسر نامداران بدی
 از او نو نشد روزگار کهن
 همی رنج بردم در او ماه و سال

ابیات استاد طوس ناطق است براینکه :

شاهنامه ابو منصور محمد بن بن عبدالرزاق پس از نگارش و تألیف بزودی شهرت یافت و جهانی دل بر آن نهاد و فکر نظم آن در میان مردم پدید آمد (زیرا این امر محقق است که شاهنامه ابو منصور از لحاظ اشتمال بر تاریخ جامع ایران قدیم و از حیث صحت روایات کاملترین شاهنامهها بود) و تنها دقیقی توانست مدعی این کار بزرگ شود اما در جوانی بدست بنده خود کشته شد و تنها هزار بیت از داستان گشتاسپ و ارجاسپ را بنظم در آورد و نتوانست این نامه بزرگ را پایان برد اما با این کار خود سرمشق فردوسی گشت و او را بر آن داشت که آن افسانه کهن و منشور را که طبایع از پیوند آن دور بود و کسی گمان و امید پیوند (پیوستن = بشعر آوردن) آنرا نداشت بنظم آورد. اگر چه دقیقی از مداحان بزرگ شهریاران و در مدیحه سرایی صاحب طبعی بلند و مهارتی فراوان بود اما سخنهای او در نقل این داستان از نثر بنظم سست گشت و نیروی آن نیافت که روزگار کهن را نو کند و اهل زمان را بر آن فریفته سازد.

از داستان رؤیای فردوسی و آوردن هزار بیت دقیقی در شاهنامه همه آگهی دارند و تکرار آنرا در اینجا ضرورتی نیست. هزار بیت دقیقی که فردوسی در شاهنامه خود آورده است با این بیت آغاز میشود :

چو گشتاسپ را داد لهر اسپ تخت فرود آمد از تخت و بر بست رخت

و بدین بیت ختام می پذیرد :

باواز خسرو نهادند گوش سپردند او را همه گوش و هوش

و عبارت دیگر رشته مطالب دقیقی در همینجا یکباره قطع میشود و قطع شدن عبارت بنحویست که وقوع حادثه بی نامترقب را برای شاعر میرساند. تنها همت و جوانمردی استاد بزرگ طوس توانست این منظومه ابتر را محفوظ و از دستبرد زمانه ایمن دارد.

مطالب این منظومه چنانکه در گفتار دوم هنگام بحث در باب منظومه « ایاتکار زیران » دیده ایم جز در بعض موارد جزئی و بی اهمیت کاملاً منطبق بر آن کتاب حماسی کهن است. اما این نزدیکی و انطباق را نباید بهیچ روی دلیل آن دانست که دقیقی سخنان

خود را مستقیماً از کتاب یاد گار زریر نقل کرده باشد بلکه بنا بر آنچه در گفتار مذکور ثابت کرده‌ام بر اثر بعضی اختلافات جزئی خاصه در اسامی و نیز اختلاف کلی روایت در داستان قتل بیدرفش جادو و نظایر اینها ثابت میشود که داستان یاد گار زریر چند بار دست بدست گشته و تغییراتی یافته و آنگاه بدقیقی رسیده است و بعبارت دیگر متنی که دقیقی در دست داشت غیر از متن اصلی «ایاتکار زریران» و بفعوای کلام فردوسی شاهنامه ابو منصور بوده است و این زیاده و نقصان داستان و اختلاف آن با متن قدیمی و اصلی از راویان و نویسندگان این شاهنامه است. نظیر این حالت هم در داستان اردشیر مشاهده میشود و در فصل خاص کارنامه اردشیر بابکان گفته‌ایم که فردوسی نیز متن اصلی را در اختیار نداشت بلکه از آنچه در شاهنامه ابو منصور آمده و علی الظاهر با متن پهلوی کارنامه اردشیر بابکان مغایرتی داشته استفاده کرده است.

سبک دقیقی در انشاء مضامین حماسی از سبکهای عالی شعر پارسی است اما میان آن و سبک شاعری فردوسی تفاوتی عظیم دیده میشود. برخی چنین می‌پندارند که فردوسی در نقد اشعار دقیقی و گفتن این بیت:

بنقل اندرون سست گشتش سخن از و نو نشد روزگار کهن

سخنانی دور از انصاف گفته است اما حقیقت امر چنین نیست. دقیقی با آنکه در قصیده و غزل استاد است در ساختن گشتاسپنامه از عهده اظهار کمال مهارت خویش بر نیامده است. مهمترین سبب و علت این امر متابعت سخت دقیقی است از متن اصلی کتابی که در برابر خود داشت. فردوسی نیز چنانکه میدانیم از متنی استفاده میکرد و میکوشید که از زیاده و نقصان مطلب بر کنار ماند اما در الفاظ تا آنجا که امکان داشت دست میبرد و آنها را بنحوی که در شاعری بکار آید و مایه سستی نظم نشود پس و پیش و کم و زیاد میکرد و یا کلماتی بهتر انتخاب مینمود و حتی در توصیف مناظر و میادین جنگ و سایر اموری که بدینها ماند از استادی و مهارت و نیروی عالی تخیل خویش استفاده میبرد، اما دقیقی هیچ‌گونه دخالتی را در متن روا نمیدانست و علی الظاهر عین عبارات و جمل را بی آنکه چندان زیاده و نقصانی در آنها بکار برد نقل مینمود و بهمین سبب مجالس رزم و بزم و مکالمات و حکایت

و وصف او بنهایت کوتاهست و اغلب بایک تاسه چهار بیت تمام میشود. در بیت ذیل سرعت دقیقی در تمام کردن مطالب پیروی کامل او را از متن منشور بخوبی میرساند:

در گنج بگشاد و روزی بداد بزد نای رویین بنه بر نهاد

و باز این حقیقت در وصف میدان جنگ ارجاسپ و گشتاسپ و رفتن چندتن از دلیران گشتاسپی و کشته شدن بعضی از آنان بسرعت از پس یکدیگر و شتابی که دقیقی در وصف این جنگها و کشتن و کشته شدن بکار میبرد بهترین صورتی آشکار است و در برخی از قسمتهای گشتاسپنامه پیروی دقیقی از متن منشور چنان مشهود است که با نقل آنها بشر میتوان امیدوار بود قسمتی از شاهنامه ابومنصوری زنده شده است و همین دقت و خشکی دقیقی در نقل الفاظ از نثر بنظم بدون استفاده از حقوقی که شاعر در اینگونه موارد دارد باعث شده است که کلام وی تا درجه‌یی سست جلوه کند ولی واقعاً سست و نارسا نیست.

فردوسی هنگام فراغ از حال يك پهلوان یا هنگام مرگ و قتل پادشاه و نظایر این احوال با آوردن مضامین گوناگون خواننده را بنکاتی فلسفی و اخلاقی آگاه میسازد اما دقیقی از اظهار این استادی محروم و برکنار است. در چند بیت راجع به یکی از میادین جنگ پس از قتل سد پهلوان سه بار يك مضمون تقریباً با يك عده کلمات تکرار شده است بدین صورت:

| | |
|------------------------------|------------------------------|
| در یغ آن نکوروی تا بان چوماه | که بازش ندید آن خردمند شاه |
| در یغ آن نبرده گرانمایه گرد | که نادیده باز آن پدر را بمرد |
| در یغ آن شه پروریده بناز | شده روی او باب نادیده باز |

شتاب دقیقی در توصیف میدان جنگ و مقاتله مبارزان در این جنگ نخستین که گفته‌ایم تا در جدیدیست که خواننده تصور می‌کند تمام جنگ در يك روز و چند ساعت معدود صورت گرفته است در صورتیکه در اواسط کار درمیآید که تا هنگام جنگ زیر دو هفته گذشته بود:

دو هفته برآمد بر این برد رنگ نبینم همی روی فرجام جنگ

این امر نتیجه آنست که دقیقی متن شاهنامه را برابر خود نهاده و بی‌تصرف زیاد عین مطالب آنرا نقل کرده است و همین دقت در نقل باعث شد که بسیاری از تعبیرات زبان پهلوی که گویا اثر خامه موبدان و دهقانان زردشتی مذهبی بود که شاهنامه ابو منصور را مینگاشتند در شاهنامه او راه یابد. استعمال کلمه پهلوی «پس» (پسر) در دو بیت ذیل مؤید مدعای ماست:

| | |
|-------------------------|-----------------------|
| بیامد نخست آن سوار هژیر | پس شهریار جهان اردشیر |
| بیامد پس او گزیده سوار | پس شهریار جهان نیوزار |

و همچنین است استعمال الف و نون نسبت پهلوی در بیت ذیل:

| | |
|----------------------------|--------------------------|
| کجا باشد آن جادوی خویش کام | کجا نامخواست هزارانش نام |
|----------------------------|--------------------------|

و آوردن اضافه مقلوب پهلوی و استعمال خدای (در زبان پهلوی بمعنی شاه) در این سه بیت:

| | |
|----------------------------|------------------------------|
| همی گفتشان هر سوئی زیر پای | سپهدار ایران و گردان خدای... |
| مگر شاه ار جاسپ توران خدای | که دیوان بدندی پیشش پیای... |
| چو سالار چین دید نستور را | کیان تخمه و پهلوان بور را |

و استعمال شهر بمعنی کشور در این بیت:

| | |
|----------------------------|-------------------------|
| چو از شهر توران ببلخ آمدند | بدرگاه او بر پیاده شدند |
|----------------------------|-------------------------|

بر اثر متابعت کامل دقیقی از متن شاهنامه ابو منصور بسیاری از ابیات او را عیناً همانند ترکیبات و جمل ایاتکار زیران (که در نگارش داستان گشتاسپ و ار جاسپ از آن استفاده شده بود) می‌بینیم^۱ با آنکه یادگار زیران تا دقیقی بچند دست گشته و در شاهنامه ابو منصور جای گرفته بود.

در کلام دقیقی تنوعی که در خور يك منظومه حماسی است مشاهده نمیشود. اغلب پهلوانان بيك نحو وصف میشوند و تکرار بعضی از کلمات و ترکیبات بدرجی زیاد است که بذهن میزند. ممکن است تصور شود که این تکرارها از نوع تکرارهای فراوان و خالی از عیب و اشکال است که معمولاً در نثر و نظم عهد سامانی و اوایل عهد غزنوی دیده

میشود ولی سخن در آنست که شاعر در توصیف موضوع واحدی نتوانسته است از راههای گوناگون که در پیش داشت استفاده کند و حال آنکه فردوسی توانست از این اختیارات شاعری بهره برگیرد و ما را بتوصیفهای مختلف سرگرم سازد.

مجالس رزم دقیقی بسیار معمولی و ساده و دور از مهارت شاعر در توصیف است (البته در مقام قیاس با فردوسی) و شرح قابل توجه و گیرنده در مجالس رزم او کمتر مشهود است.

بهترین ابیات گشتاسپنامه در خطابه گشتاسپ دیده میشود. شاعر در اینجانهایت ایجاز فصیح را بکار برده است. در باب ظهور زردشت نیز سخنان دقیقی از لطف و زیبایی دور نیست و بهر حال باصرف نظر از برخی نقائص، گشتاسپنامه دقیقی را باید یکی از بدایع آثار حماسی ایران دانست خاصه که این شاعر استاد توانست با انتخاب بهترین اوزان شعر فارسی برای مضامین حماسی و نشان دادن راه نظم روایات ملی بتفصیل و از روی روایات مکتوب پیشقدم فردوسی در کار بزرگ او شود. دقیقی پس از فردوسی و اسدی از بزرگترین حماسه سرایان ایرانست و قدرتی که او در تجسم میادین قتال و بیان اعمال پهلوانان بکار برده در حد خود شایان تحسین و اعجابست.

یکی از وجوه اهمیت گشتاسپنامه دقیقی کثرت تراکیب فارسی است که در آن می بینیم. این منظومه کوچک که عدد ابیات آن به نزدیک هزار میرسد مشحونست بترکیبات بدیع فارسی که برخی از آنها تا آن روز کار سابقه نداشت، علاوه بر این دقیقی توانست با نقل بعضی از تراکیب پهلوی بشعر فارسی رابطه میان شعر در زبان پهلوی را تا درجدهی محفوظ دارد و عین این کیفیت را باقوت و اهمیت بیشتری در ویس و رامین فخرالدین اسعدگرگانی که در نیمه اول قرن پنجم هجری بعهد طغرل سلجوقی میزیست، می توان ملاحظه کرد.

دقیقی جز در بعضی موارد که گفتدایم شاعری خوش لهجه و شیرین سخن و فصیح و چابک دست است و از این روی باید او را در شمار استادان بزرگ زبان و شعر فارسی در آورد تاریخ شروع نظم گشتاسپنامه درست معلوم نیست ولی مسلماً بعد از سال ۳۶۵

یعنی در حدود ۳۶۶ و ۳۶۷ است. زیرا چنانکه میدانیم نوح بن منصور در سال ۳۶۵
بسلطنت نشست و دقیقی در آغاز عهد او بنظم شاهنامه شروع کرد و پس از نظم هزاربیت
در حدود سالهای ۳۶۸ و ۳۶۹ کشته شد.

۳- شاهنامه فردوسی

بزرگترین منظومه حماسی و تاریخی ایران شاهنامه فردوسی است که در شمار
عظیمترین و زیبا ترین آثار حماسی ملل عالم است.

در شرح احوال فردوسی بنا بر روشی که در این کتاب پیش گرفته‌ام از اطناب
و اسهاب معذورم زیرا قصدمن بیان احوال شاعران نیست بلکه تحقیق در آثار حماسی
آنانست و اگر از احوال شاعری سخن گویم تنها از آنجهت است که خواننده را از
احوال او مختصر معرفی حاصل شود. علاوه بر این از مراجعی که در باب شرح احوال
فردوسی نشان میدهم در خواهید یافت که جز آنچه در اینجا خواهم نوشت تحقیق تازه
دیگری در شرح احوال این آزاده مرد ایرانی از مقوله تکرار مکررات است. پس سخن
خود را در باب شاهنامه با اشارت مختصری بزندگی فردوسی آغاز میکنم و آنگاه
نظری اجمالی بکیفیت نظم شاهنامه بوسیله او می افکنم و سپس سخن را با جزئی که
در خور موضوع کارمنست تقسیم میکنم و در باب هر یک باشباع سخن میگویم و ضمناً با این
مباحث بعضی از نکات لازم را در باب احوال استاد طوس روشن و آشکار میسازم:

استاد ابوالقاسم منصور (حسن؟ احمد؟) بن حسن (احمد؟ علی؟ اسحاق؟) بن (شرفشاه؟)

۱- چنانکه ملاحظه میکنید نام و نسب فردوسی کاملاً مشکوک و نامعلوم است و جز در باب کنیه و تخلص او
نمیتوان نظر فاطمی اظهار کرد و اسم و نسبی که ما در متن انتخاب کرده ایم یعنی منصور بن حسن ترتیبی است که
در ترجمه البنداری که در سال ۶۲۰ صورت گرفته آمده است و نام جد فردوسی را دولتشاه سمرقندی شرفشاه
یاد کرده. اما در باب کنیه (ابوالقاسم) و شهرت شاعر بفردوسی تردیدی نیست و او خود شهرت خویش را در
شاهنامه چند بار بهمین صورت یاد کرده است.

مشهور فردوسی شاعر بزرگ و مفلح قرن چهارم و پنجم هجریست که در حدود سال ۳۲۹

۱ - سال تولد استاد بدرستی معلوم نیست و اگر بخواهیم از روی تاریخ ختم شاهنامه و مقایسه آن با سن فردوسی مطلب را روشن کنیم دچار مشکلات عظیم خواهیم گشت مثلاً فردوسی از ۵۸ سالگی خود تا نزدیکی عمر خویش را به هشتاد در شاهنامه و هجوتامه نشان میدهد در این ابیات که می بینیم :

چو سال اندر آمد بهفتاد و یک
همی زیر شعر اندر آمد فلک
کنون عمر نزدیک هشتاد شد
امیدم بیکبار بر باد شد

و در بعضی از نسخ نیز اشاره صریح به هفتاد و شش سالگی وی شده که شاید مراد از نزدیکی عمر به هشتاد اشاره بهمین سال باشد :

کنون سالم آمد بهفتاد و شش
شنوده همی چشم میشار فش

و اگر این بیت را که در نسخ دیگر موجود نیست اصلی بدانیم و سال ختم شاهنامه را چنانکه خواهیم دید ۴۰۱ یا ۴۰۲ بشماریم تولد فردوسی در سال ۳۲۵ یا ۳۲۶ اتفاق افتاده است و استاد شودور نلد که^۴ که تصویر می کند فردوسی در اواخر کار شاهنامه ۷۶ یا ۷۷ سال داشت تولد او را با تصور اینکه شاهنامه در سال ۴۰۰ تمام شده باشد در سال ۳۲۳ یا ۳۲۴ فرض کرده است (حماسه ملی چاپ دوم ص ۲۵) .

اما اگر اساس حکم خود را مبتنی بر نسخ معمول شاهنامه کنیم ذهن ما در باب سال تولد فردوسی بیشتر به سال ۳۲۹ متوجه میگردد و حدود سال ۳۲۹ یا ۳۳۰ را میتوانیم بتحقیق سال تولد فردوسی بشماریم زیرا قرائن ذیل ما را بقبول این فرض راهبری می کند :

الف - فردوسی در سال ۳۸۷ یعنی سال جلوس سلطان محمود بجای پدر پنجاه و هشت ساله بود بحکم ابیات ذیل از شاهنامه :

بیبوستم این نامه باستان
که تا روز پیری مرا بر دهد
ندیدم جهاندار بخشنده بی
نگهبان دین و نگهبان تاج
چنین سال بگذاشتم شصت و پنج
بدانکه که بد سال پنجاه و هشت
خروشی شنیدم ز کینمی بلند
که ای نامداران و گردنکشان
فریددون بیدار دل زنده شد
یداد و بخشش گرفت این جهان
فروزان شد آثار تاریخ اوی
از آن پس که گوشم شنید این خروش
بیبوستم این نامه بر نام اوی

پسندیده از دفتر راستان
بزرگی و دینار و افسر دهد
بگاہ کیان بر درخشنده بی
فروزنده ملک بر تخت عاج...
بدرویشی وزندگانی ورنج (بدرنج؟)
جوان بودم و چون جوانی گذشت
که اندیشه شد پیرومن بی گزند
که جست از فریدون فرخ نشان
زمین و زمان بیش او بنده شد
سرش برتر آمد ز شاعنشهان
که جاوید بادا برو بیخ اوی
نخواهم نهادن باواز گوش
همه مهتری باد فرجام اوی

^۴بقیه حاشیه در صحیفه بعد

در قریه «باژ» از قراء طابران طوس میان خانواده‌ی ازدهقانان^۱ متولد شد که ثروت و ضیاع موروث داشتند.^۲

(بقیه حاشیه از صفحه قبل)

که باشد بپیری مرا دستگیر
همیخواهم از کردگار بلند
که این نامه بر نام شاه جهان
خداوند شمشیر و تاج و سریر
که چندان بماند نتم بیگزند
بگویم نعمان سخن در نهان

از این ابیات و فحوای آنها (که در پنجاه و هشت سالگی شنیدم که شاهی بزرگ بر تخت کیان نشسته است و من چون آوازه او شنیدم نامه بر نام او کردم) و با توجه بایات پیشین که نام محمود و نخستین وزیر او ابوالعباس فضل بن احمد را برده است و نیز با توجه باین نکته که محمود در خراسان سلطنت نشست و آوازه پادشاهی او برفور فردوسی که در طوس بود میرسید: بصراحت می فهمیم که جلوس محمود بر تخت سلطنت غزنویان در ۵۸ سالگی شاعر اتفاق افتاد یعنی در سال ۳۸۷ فردوسی ۵۸ سال داشت و بنابراین فردوسی که در ۳۸۷ پنجاه و هشت ساله بود در ۳۲۹ تولد یافت (۳۲۹ - ۵۸ - ۳۸۷).

ب - در پایان شاهنامه این ابیات آمده است:

چو سال اندر آمد بهفتاد و یک
سی و پنج سال از سرای سپنج
چو بر باد دادند رنج مرا
کنون عمر نزدیک هشتاد شد
سرآمد کنون قصه یزدگرد
ز هجرت شده پنج هشتاد بار
تن شاه محمود آباد باد
همی زیر شعر اندر آمد فلک
بسی رنج بردم بامید گنج
نبد حاصلی سی و پنج مرا
امیدم بیکبار بر باد شد
بمساء سپندار مذ روز ارد
که گفتم من این نامه شاهوار
سرش سبز بادا دلش شاد باد...

از میان این ابیات بیت دوم و سوم و چهارم محققاً الحاقی و بعدی است زیرا در آنها سخن از بر باد رفتن رنج سی و پنج ساله میرود و این یقیناً متعلق ببعد از واقعه تقدیم شاهنامه و ضمنت محمود است که بامدح محمود و ستایش وی در ابیات بعد سازگار نیست. پس این ابیات را یا فردوسی در تجدید نظری که چهار و پنج سال بعد از سال تقریبی ۴۰۰ هجری در شاهنامه کرد بر ابیات اصلی افزود و یا از ابیات هجو نامه است که در این جا راه یافت و گویا نظم اصلی ابیات بصورت ذیل بود: (چو سال ... سرآمد کنون ... ز هجرت شده...) و بنابراین معلوم میشود که در حدود سال تقریبی ۴۰۰ هجری فردوسی ۷۱ سال داشت و این درست مفازن است با سال ششم از نخستین آشنایی و رابطه فردوسی با دربار محمود و چون هفتاد و یک از سال تقریبی ۴۰۰ کم شود سال تقریبی ۳۲۹ یعنی سال تولد فردوسی بدست میآید و این نتیجه نیز با نتیجه نخستین سازگار و همانطور که

۱ - در باب طبقه دهقانان رجوع کنید بهمین کتاب ص ۶۲-۶۴.

۲ - خاندان شاعر صاحب مکنت و ضیاع و عقار بود. این مطلب از اشارات مختلف (نقشه حاشیه در صفحه بعد)

چنانکه دیده‌ایم در دوره جوانی فردوسی، دقیقی کشته شد (۳۶۸ یا ۳۶۹ هجری). این شاعر چند سالی پیش از وفات شروع بنظم شاهنامه ابومنصوری کرده بود ولی هنوز بیش از هزار بیت ناگفته مقتول شد و کار بزرگ وی ناتمام ماند. فردوسی دنباله کار او را بفحوای اشعار خود (که در صحیفه ۱۶۵ از همین کتاب نقل کرده‌ام) گرفت و در حدود ۳۷۰-۳۷۱ یعنی چهار یا چهار و یک سالگی خود شروع بنظم شاهنامه کرد و در حدود ۴۰۱-۴۰۲ یعنی تقریباً پس از سی و یک و یا سی و دو سال آنرا کاملاً پایان برد^۱ و اجزای پراکنده داستانهای خود را نسق و ترتیبی داد و بنام امین‌الملک و یمن‌الدوله ابوالقاسم محمود بن ناصر الدین سبکتکین غزنوی (۳۸۷-۴۲۱ هجری) که در حدود سال ۳۹۳ یا ۳۹۴ چنانکه خواهیم دید با دربار وی رابطه یافت بود، در آورد ولی بنا بر آنچه مشهورست از آن پادشاه بهره‌ی نگرفت و دل آزرده و پیریشان از غزنین بخراسان و از آنجا بطبرستان بخدمت سپهدشهریار از آل باوند رفت و هجوتنامه معروف خود را همانجا ساخت و ظاهراً بصد هزار درم بشهریار فروخت و سپس از مازندران بخراسان باز گشت و در مولد خود بسر میبرد

(بقیه حاشیه از صحیفه قبل)

تاریخی و اقوال فردوسی در موارد متعدد مدلل میگردد. نظامی عروضی گویند که فردوسی در دبه باژ شوکتی تمام داشت و بدخل آن ضیاع از امثال خود بی‌نیاز بود؛ و فردوسی خود هم بر فاحشال و سعه عیش خویش در جوانی اشاره کرده و گفته است:

| | |
|----------------------------|--------------------------|
| چه داری پیری مرا مستمند | الا ای بر آورده چرخ باشد |
| پیری مرا خوار بگذاشتی ... | چو بودم جوان برترم داشتی |
| پراکنده شد مال و برگشت حال | بجای عنانم عصا داد سال |

اما چنانکه از همین ابیات و آیات متعدد دیگر شاهنامه بخوبی برمیآید شعر استاد بر اثر توجه بشاهنامه تروتن خود را از دست داد و در پیری تهیدست شد و ابیات ذیل از شاهنامه گواه مدعای منست:

| | |
|------------------------------|----------------------------------|
| نه چیزی پدید است تاجو درو... | نماندم نمکسود و هیزم نه جو |
| بدوزخ فرستاده ناکام رخت | نه چون من بود خوار و بر گشته بخت |
| ز هر دو رسیده بجانم شکست... | نه امید عقبی نه دنیا بدست |
| نهی دستی و سال نیرو گرفت | دو گوش و دو پای من آهو گرفت |

۱ - در باب تاریخ شروع و ختم شاهنامه در سطور آینده با شباع سخن خواهم گفت.

تا بسال ۴۱۱ یا ۴۱۶ هجری بدرود جهان گفت . پیداست که نظم داستان یوسف وزلیخا

۱ - در نسخ معمول منظومه یوسف و زلیخا ببحر متقارب نساخ جاهل آن را از کلام حکیم ابوالقاسم فردوسی دانسته و بعضی از نویسندگان متأخر و معاصر نیز در این اشتباه با آن نساخ هم آواز شده‌اند . در این باب و اینکه یوسف و زلیخا بکبار بوسیله ابوالمؤید بلخی که در باره او قبلا سخن گفته‌ام و شاعری دیگر مشهور به «بختیاری» که گویا از معاصرین بهاءالدوله دیلمی و یا عزالدین بختیار دیلمی (۳۵۶-۳۸۷) بوده است ، بنظم در آمده فعلا بتفصیل سخن نمیگویم و بحث من تنها در باب نسخ موجود منظومه یوسف و زلیخاست که همچنانکه گفته‌ام نساخ و بعضی از نویسندگان و محققان حتی دکتر اته و ثودورنلد که و ادوارد برون با اصرار عجیبی آنرا از فردوسی شمرده‌اند : میباشد اما از سبک کلام و سستی بسیاری از آیات و استعمال اصطلاحات و کلمات و ترکیباتی که بسیاری از آنها دور از سبک کلام فارسی در عهد سامانی و اوایل عهد غزنوی است : چنین بنظر میآید که گوینده این منظومه فردوسی نیست ، امارات دیگری نیز در بعضی از نسخ خاصه در نسخه‌ی از یوسف وزلیخا که در اختیار آقای سعید نفیسی استاد دانشگاه است (بعد از تحقیق معلوم شد این نسخه رونویس تازه‌تری از همان نسخه کهنه‌ی است که در اختیار آقای عبدالعظیم قریب استاد دانشگاه میباشد) بدست میآید که دال بر عدم تعلق آن به فردوسی است . در مقدمه این منظومه گوینده داستان هر چهار خلیفه اسلام را بینیکی ستوده و بیه چشم نگریسته و گفته است :

| | |
|------------------------------|----------------------------|
| صحابان او جمله اخیر بدند | همه هر یکی همچو اختر بدند |
| ولیکن ازیشان چهار آمدند | که در دین حق پایدار آمدند |
| ابوبکر صدیق شیخ عتیق | که بد روز و شب مصطفی رارفت |
| پس از وی عمر بد که قیصر بروم | ز سهمش نیارست خفتن بیوم |
| سیم میر عثمان دیندار بود | که شرم و حیا زو پدیدار بود |
| چهارم علی ابن عم رسول | سر شیر مردان و جفت بتول |
| از آزار این چار دل را بتاب | که آزارشان دوزخ آرد بتاب |

و این آیات میرساند که گوینده داستان از اهل تشیع بوده نه تشیع . مطلب بسیار مهمی که از اوایل همین نسخه برمیآید و بعقیده ما بسیار گرانبها و برهم زننده تمام تصورات و اوهام معموله است آنست که در مقدمه این کتاب مدح شمس الدوله ابوالفوارس طغانشاه محمد بن الب ارسلان برادر ملکشاه و ممدوح ازرقی آمده است که در هرات حکومت میکرده و شاعرانی در درگاه خود داشته است . آیاتی که در مدح طغانشاه آمده چنین است :

| | |
|-------------------------|---------------------------|
| سخن کابندا مدح خسرو بود | همایون همه چون مه نوبود |
| سپهر هنر آفتاب اصل | ولی النعم شاه شمس الدول |
| جهان فروزنده فخر ملوک | منزه دل پاکش از رنج و سوک |
| ملک بوالفوارس پناه جهان | طوغنشاه خسرو الب ارسلان |

گوینده این داستان که علی التحقیق غیر از فردوسی و یکی از معاصران طغانشاه پسر الب ارسلان است درست معلوم نیست . این شاعر چنانکه از مقدمه داستان برمیآید آثار دیگری نیز در موضوعات عاشقانه و پهلوانی داشته است . تصور تعلق یوسف وزلیخا به فردوسی باعث این اشتباه شده است که داستان سفر او را به عراق جعل کنند ولی چون اصل قضیه باطل باشد در بطلان فروع آن بحثی نخواهد ماند .

وسفر فردوسی بی‌غداد که نتیجه این تصور است، و باز گشت او از طریق اصفهان و ملاقات با حاکم خان لنجان^۱، جمله‌گی از مجموعه‌ات و مبتکرات افسانه سازان و با نتیجه اشتباه متأخران است و اصلاً مربوط به فردوسی نیست و باید در باب آنها باختصار گذشت و سخن را بدر از آن نکشاند خاصه که بنای کار ما در شرح احوال شاعران حماسه‌سرا بر اختصار است و توضیحات اساسی را در باب آثار حماسی آنان خواهیم داد.^۲

۱- دریایان یکی از نسخ شاهنامه محفوظ در موزه بریتانیا ایبایت است که چون بعضی از محققان معاصر در آنها بدقت نگرسته‌اند با استناد بدانها چنین پنداشته‌اند که فردوسی سفری باصفهان نیز کرده و مدتی در نزد حاکم خان لنجان بسر برده و نسخه‌یی از شاهنامه خود را بنام وی در آورده است و آن‌گاه این سفر را با سفر خیالی فردوسی بی‌غداد مرتبط دانسته و گفته‌اند که فردوسی در بازگشت از بغداد بخراسان باصفهان رفته و مدتی آنجا مانده است ولی اگر این محققان در آن ایبات که تمامی در ضمن بیان احوال فردوسی در شماره ۱۰ سال دوم دوره جدید مجله کاوه آمده است دقت میکردند نخست از سنی ایبات و سپس از فحوای کلام گوینده در می‌یافتند که سازنده مرد کم مایه اندک دانشی بوده که ظاهراً سمت تعلیم پسر حاکم خان لنجان داشته و دریایان نسخه شاهنامه متعلق بهمین حاکم از باب شکرگزاری ایبائی ست از خود نگاشته است. بیت ذیل :

خداوند این دفترم بنده کرد لب هر مرادم پر از خنده کرد

مسلم می‌کند که مراد از خداوند یعنی صاحب این دفتر کسی است که آنرا در تملک داشت نه کسی که کتاب بنام او تألیف شده باشد. بیت مغشوش دیگری نیز در میان آن ایبات است که آن را نماینده استادی گوینده ایبات بر احمد پسر محمد حاکم خان لنجان باید دانست و ایبات بعد از آن نیز میرساند که این مرد در یکی از روزهای بهاری در زرین رود غرق و بدست شاگرد خود از غرقاب رها شد.

۲- گذشته از مطالبی که تاکنون راجع به فردوسی گفته‌ام و آنچه در سطور و صحایف آینده راجع به او و شاهنامه اش خواهم گفت برای کسب اطلاع از احوال استاد رجوع کنید به :

J. Mohl : *Livre de Rois* Tom I . paris 1883 .

Nöldeke : *Das Iranische Nationalepos* , Zweite

Auflage . Berline und Leipzig 1920 S . 19 - 34

Henri Massé : *Firdousi et L'épopée nationale* . paris 1935

C. Huart : *Encyc. de l'Islam* Tom 2, Art- Firdousi.

La Grande Encyclopédie Tom 26 .

Hermann Ethé : *Firdausi als Lyriker* , München 1872-1873

E. G. Browne : *A Literary History of Persia* . Vol. II, P. 129 .

Hermann Ethé : *Neupersische Literature im Grundriss der Iranischen Philologie* , II Band , Strassburg, 1896-1904 , s. 229-231

(بقیه حاشیه در صحیفه بعد)